



(قسمت اول)

نویسنده: ابوالاعلی مودودی

مترجم: سید مجتبی حسینی الموسوی

دانشجوی کارشناسی ارشد فقه مقارن و حقوق عمومی ورودی ۸۷ دانشگاه مذاهب اسلامی

smh.almousavi@gmail.com

حقوق بشر در اسلام

یادداشت مترجم

این نوشتار ترجمه مقاله «حقوق بشر در اسلام» نوشته «ابوالاعلی مودودی» از متفکران برجسته اهل سنت می باشد که نگارنده آن را از متن انگلیسی به فارسی برگردانده است. اصل این مقاله در سایت «www.witness-pioneer.org» موجود می باشد. مهم ترین ویژگی این مقاله، این است که اکثراً از اصلی ترین منبع مسلمانان یعنی قرآن مجید برای اثبات مطلب خود بهره برده است. البته در برخی موارد نیز به احادیث از کتب معتبر اهل سنت، استناد می کند که همانند آن را می توان در کتب حدیثی شیعه هم پیدا کرد. باید ذکر گردد که علی رغم تلاش بسیار، اسناد برخی احادیث یافت نشد که نشان دهنده آن است که نویسنده در این موارد به نقل مضمون پرداخته است. همچنین در ترجمه آیات، ترجمه قرآن ابوالفضل بهرام پور مورد استفاده قرار گرفته است. پیش از خواندن مقاله، باید به این نکته توجه شود که مترجم بر طبق اصل امانت داری تمامی مطالب مقاله را بدون هیچ کم و کاستی ذکر کرده است، بنابراین بدیهی است که تمام مطالب مورد تأیید مترجم نمی باشد.

درباره مؤلف

ابوالاعلی مودودی در سال ۱۹۰۳م در شهر اورنگ آباد از ایالت حیدرآباد هندوستان متولد شد. اولین اثر او «جهاد در اسلام» می باشد که در یک روزنامه چاپ شده است. او در سال ۱۹۴۱م گروه جماعت اسلامی را تأسیس کرد. این گروه مخالف تشکیل دولت پاکستان بود و اعتقاد داشت؛ اسلام نباید به یک دولت - ملت محدود شود. او همیشه برای تشکیل حقوق اسلامی تلاش خستگی ناپذیری انجام می داد. سرانجام او در سال ۱۹۵۱م محکوم به اعدام شد اما مقاومتش درباره مرام و هدف، او را به چهره شناخته شده در جهان اسلام تبدیل کرد و دولت پاکستان مجبور به تخفیف مجازات و سپس آزادی او شد. ابوالاعلی مودودی در سال ۱۹۷۹م درگذشت. (۱)



حقوق بشر در غرب و اسلام

قبل از بحث درباره حقوق بشر در اسلام، مایل هستم برخی موارد درباره دو رویکرد در مسئله حقوق بشر را شرح دهم: رویکرد غربی و رویکرد اسلامی.

این روش ما را قادر خواهد ساخت که مسائل را با دید خوب یا مناسبی مورد مطالعه قرار دهیم و از برخی پیچیدگیها و سردرگمیها که معمولاً در این گونه بحثها وجود دارد، جلوگیری کنیم.

۱) رویکرد غرب از حقوق بشر

مردم مغرب زمین عادت دارند که تمام چیزهای خوب را مربوط به خودشان می‌دانند و در تلاشند که اثبات کنند به خاطر آنها می‌باشد که این برکت و نعمت وجود دارد و در غیر این صورت، دنیا در جهل و نادانی غرق شده بود و به طور کلی از این مواهب ناآگاه بودند. حالا اجازه بدهید



کمی به مسئله حقوق بشر بپردازیم. ادعایی پرسرو صدا و پرطمطراق وجود دارد که دنیا مفاهیم اساسی و بنیادی حقوق بشر را از منگا کارت (۲) انگلیسی گرفته است، این در حالی است که خود منگا کارت، شش قرن بعد از ظهور اسلام، پا بدین دنیا گذاشت. اما حقیقت موضوع این است که تا قرن هفدهم، هیچ شخصی نمی‌دانست که منگا کارت شامل اصول دادرسی به وسیله هیئت منصفه، منبع هابیس و اختیار پارلمان در وضع مالیات بوده است. اگر افرادی که منگا کارت را پیش‌نویس کرده‌اند، در این زمان زندگی می‌کردند، بسیار متعجب می‌شدند، اگر به آنها اطلاع داده می‌شد که نوشته‌هایشان شامل همه این عقاید و اصول می‌شد. این افراد هیچ نظر و قصدی و حتی ایده‌ای یا آگاهی را درباره مفاهیمی که امروزه به آنها نسبت می‌دهند، ندارند. تا آنجا که دانش من به من اجازه می‌دهد (تا آنجا که من دانش دارم)، تا قبل از قرن هفدهم، اروپاییان هیچ اطلاعی از حقوق مدنی و بشر نداشتند و حتی بعد از قرن هفدهم، فیلسوفان،

دانشمندان و حقوقدانان به سختی ایده و عقیده ما را ارائه دادند. در اواخر قرن هیجدهم بود که دلایل و مستندات این مفاهیم ارائه شد و این را می‌توان در قانون اساسی و اعلامیه‌های کشورهای فرانسه و آمریکا یافت. بعد از این تاریخ بود که استفاده از مبنای حقوق بشر در قانون اساسی کشورهای مختلف، نمود پیدا کرد. اما بیشتر این حقوقها فقط در کاغذ وجود داشت و در حقیقت در زندگی واقعی مردم وجود نداشت. در اواسط قرن اخیر، سازمان ملل متحد که در واقع در حال حاضر آن را می‌توان سازمان جدایی ملل نامید، یک اعلامیه جهانی درباره حقوق بشر منتشر کرد و قطعنامه‌ای بر ضد نسل‌کشی را تصویب و قواعدی برای نظارت بر آن وضع نمود. همان‌طور که می‌دانید هیچ قطعنامه یا قواعدی به تنهایی در سازمان ملل وجود ندارد که بتوان به وسیله آنان اعمال قدرت نمود. آنها فقط امید واهی می‌باشند، بدون آنکه هیچ تحریمی یا نیروی فیزیکی و اخلاقی پشت سر آنها باشد. با وجود قطعنامه‌های پر زرق و برق و جاه‌طلبانه سازمان ملل، ما شاهد این هستیم که حقوق بشر در بسیاری از نقاط دنیا، پایمال و نقض می‌شود و این سازمان همانند یک نظاره‌گر درمانده شده است. این نهاد در جایگاهی نیست که در رابطه با نقض حقوق بشر اعمال فشار کند. حتی با وجود تمام اعلامیه‌های سازمان ملل، جرم زشت نسل‌کشی همچنان انجام می‌شود. درست در همین همسایگی پاکستان بیست و هشت سال است که نسل‌کشی علیه مسلمانان اتفاق می‌افتد، ولی سازمان ملل هیچ قدرتی برای تحت فشار قرار دادن هند، به منظور توقف این نابرابریها ندارد. تاکنون هیچ عملی بر ضد این قبیل کشورهای مجرم، در قبال این جرمهای خطرناک و تنفرآور، صورت نگرفته است.

۲) تلقی اسلام از حقوق بشر

دومین نکته‌ای که مایل هستم از ابتدا برای شما روشن کنم، این است که وقتی ما درباره حقوق بشر در اسلام صحبت کنیم، در واقع به این معنا است که این حقوق، توسط خداوند اعطا شده است و نه توسط هیچ شاهی و یا مجلس قانون‌گذاری. اگر این حقوق به وسیله شاه یا مجلس قانون‌گذاری اعطا شده بود، به همان طریقی که اعطا شده بود، بازگردانده می‌شد. مانند حقوقی که توسط افراد دیکتاتور مورد پذیرش واقع شده است. آنها این حقوق را هنگامی که خوشحال هستند، می‌بخشند یا اعطا می‌کنند و هر زمان که دلشان بخواهد، آن را برمی‌گردانند و به راحتی آن را نقض می‌کنند، اما حقوق بشر در اسلام توسط خداوند اعطا شده است و هیچ مجلس قانون‌گذاری و هیچ دولتی



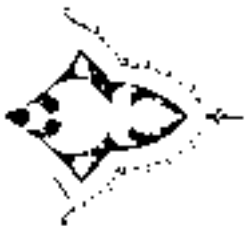
بر روی زمین این حق را ندارد، با ایجاد ماده اصلاحی، این حق اعطا شده توسط خدا را نسخ یا (از آن) عدول کند. حقوق بشر اسلامی نه آن حقوق بشری است که بر روی کاغذ و فقط برای نمایش دادن استفاده می شود و در زندگی واقعی هنگامی که آن نمایش تمام شد، آن را انکار کنند و نه مانند مفاهیم فلسفی می باشد که هیچ گونه تحریم و تنبیهی پشت آنها نیست.

منشور، قطعنامه ها و اطلاعیه های سازمان ملل، به هیچ وجه قابل مقایسه با حقوقی نیستند که از طرف خداوند ضمانت شده است. به خاطر اینکه اولی شامل حال هیچ کس نمی شود ولی بعدی شامل حال هر کسی که ایمان آورده است، می شود و جزئی از عقیده اسلامی است. هر مسلمان و حاکمی که ادعای مسلمانی دارد، مجبور خواهد بود این حقوق را به رسمیت بشناسد و آن را به اجرا درآورد. اگر کوتاهی کند و به انکار یا تغییر یا ایجاد ماده اصلاحی در حقوق ضمانت شده به وسیله خداوند بپردازد یا عمداً آن را نقیض کند، حکم واقعی قرآن در مورد چنین حکومتی بسیار روشن است: «هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است، حکم نکند کافر است» (۳) و در آیه بعد در همان سوره می فرماید: «آنها ظالم هستند» (۴) و به همین ترتیب در آیه سوم می فرماید: «آنها فاسق هستند» (۵) به عبارت دیگر این بدان معنا است که اگر قدرتهای مادی، حکم و دستورهای خودشان را درست بدانند و آنچه را که خدا

فرموده است، غلط پندارند، آنها بی ایمان و کافر می باشند یا به طریق دیگر، اگر آنها حکم خدا را درست و حق بدانند، ولی عمداً دستور خداوند را رد کنند و تصمیمات خودشان را که بر ضد فرمانهای خداوند می باشد، انجام دهند یا به اجرا درآورند، آنها خطا کار و ظالم می باشند. فاسق قانون شکن کسی است که عهد خود را رعایت نمی کند و ظالم کسی است که با حق مخالفت می کند. بدین ترتیب همه قدرتهای مادی که ادعای مسلمانی دارند، ولی حقوق تضمین شده توسط خداوند را منکر می شوند، به یکی از این دو طبقه تعلق دارند؛ یا کافرند یا ظالم و خطا کار. حقوقی که توسط خداوند تأیید شده است، جاودانه و ابدی می باشد و موضوعی برای تغییر و اصلاح باقی نمی ماند و بهانه ای برای ابطال و تغییر آن وجود ندارد.

مبنای حقوق بشر

اولین چیزی که ما در رابطه با اسلام و حقوق بشر می توانیم بیابیم، این است که اسلام برخی از حقوق را برای نوع بشر قائل شده است. به عبارت دیگر، برای اسلام فرقی نمی کند که شخص دارای چه ملیتی است (متعلق به چه کشوری) یا چه عقیده ای دارد (کافر یا مسلمان) یا در کجا زندگی می کند در جنگل یا بیابان. چون یک انسان است، دارای حقوق مبنایی (پایه) بشری می باشد و باید به وسیله همه مسلمانان مورد احترام قرار بگیرد. در حقیقت او (یک مسلمان) وظیفه



خواهد داشت تا این تکالیف را انجام بدهد.

(۱) حق حیات

ابتدایی‌ترین حق در حقوق بشر، حق زندگی و محترم شمردن آن برای افراد می‌باشد. قرآن کریم بیان کرده است: «هر کس انسانی را بکشد بدون دلیل یا فسادى که در زمین کرده است، چونان است که همه مردم را کشته باشد» (۶)

تا آنجا که موضوع قصاص، در قبال قتل یا مجازات برای کسی که در زمین فساد کرده است، در میان باشد، فقط یک دادگاه صالحه می‌تواند تصمیم‌گیری و اقدام کند. اگر جنگی بین ملیتها و کشورها وجود داشته باشد، تصمیم‌گیری درباره آن، تنها به وسیله دولتی که به صورت قانونی به وجود آمده است، انجام شود. تحت هیچ شرایطی، افراد بشر حق ندارند خودشان جان کسی را به قصد انتقام و یا برای اینکه آن شخص عامل شرارت بر روی زمین است، بگیرند. افراد بشر موظفند که تحت هیچ‌گونه شرایطی، خود برای گرفتن جان فرد مجرم، اقدام نکنند. اگر فردی یک انسان را به قتل برساند، مانند این است که کل بشریت را نابود کرده است، قرآن کریم در جای دیگر تمام این دستورها را شرح داده است:

«نفسی را که خدا حرام کرده است جز به حق نکشید که شما را به انجام آن سفارش کرده است» (۷)

در اینجا نیز قتل متمایز شده از کشتن شخصی توسط قانون. در این باره هم فقط یک دادگاه صالحه خواهد توانست

تصمیم‌گیری کند که آیا یک شخص، حقوق خود را در زندگی، با بی‌توجهی به حق زندگی و آرامش دیگران، هدر می‌دهد یا نه؟ پیامبر اکرم (ص) فرموده است: آدم کشی بزرگ‌ترین گناه بعد از شرک و پرستش خدایان متعدد می‌باشد. در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم: بزرگ‌ترین گناه شریک قائل شدن به خداوند و کشتن افراد بشر می‌باشد. در تمام آیات قرآن و احادیث پیامبر، واژه نفس در حالت کلی خود به کار برده شده است و هیچ‌گونه تفاوت و فرقی بین کشتن یک شخص از ملیت و کشور و دین خاصی وجود ندارد، این نفی کردن در مورد همه به کار رفته و از بین بردن همه مردم، منع شده است.

حق زندگی توسط اسلام به بشر اعطا شده است، ولی ما شاهد هستیم که افراد دیگر تاکنون این حقوق بشر را در

قانون اساسی و بیانیه‌های خود ذکر کرده‌اند و به روشنی می‌توان فهمید که این حقها فقط در زندگی شهروندی خودشان، قابل اجرا است و آنها فقط این حقوق را برای نژاد سفید ایجاد کرده‌اند. به وضوح می‌توان شعاع حقوق بشر غربی را به وسیله این حقیقت که در استرالیا افراد مانند حیوان شکار می‌شدند و زمین از افراد بومی به خاطر نژاد سفید، پاک‌سازی می‌شد، درک کرد. به همین نحو جمعیت بومی آمریکا به طور نظام‌مند نابود شدند و تعدادی از سرخ‌پوستان که به نحوی از کشتار دسته‌جمعی سفیدها جان سالم به در بردند، در یک منطقه که رزرویشن نامیده می‌شود، اسکان داده شدند. آنها در آفریقا نیز نفوذ نموده و افراد بشر را مانند حیوانات وحشی شکار کردند. این مثالها، این نکته را به اثبات می‌رساند که آنها هیچ‌گونه احترامی به زندگی انسانها نمی‌گزارند و اگر احترامی قائل شوند، مبنای این حقوق فقط برای ملیت، رنگ و نژاد خودشان خواهد بود. اسلام برخلاف غربیها این حقوق را برای تمام افراد بشر، مورد شناسایی قرار می‌دهد و حتی اگر فرد متعلق به قبیله وحشی یا باستانی باشد، اسلام همواره به او به عنوان یک انسان احترام می‌گذارد.

(۲) حق امنیت زندگی

بلافاصله بعد از آیه‌ای از قرآن که حق زندگی در آن ذکر شده است، خداوند می‌فرماید: «هر که نفسی را حیات بخشد مثل آن است که همه مردم را حیات بخشد» (۸) روشهای مختلفی برای نجات بشر از مرگ می‌تواند وجود داشته باشد. فردی ممکن است مریض یا مجروح باشد. صرف نظر از آنکه دارای چه جنسیتی، نژادی و رنگی است، اگر تو فهمیدی او به کمک احتیاج دارد، بنابراین وظیفه تو می‌باشد که برای مرض یا جراحت یا معالجه او کاری کنی. اگر شخص گرسنه‌ای در حال مرگ باشد باز وظیفه تو می‌باشد تا او را اطعام دهی تا از مرگ نجات یابد. اگر او در حال غرق شدن باشد یا جانش در خطر باشد وظیفه آن است که او را نجات دهید. متعجب خواهی شد از شنیدن این مطلب که تلمود کتاب مذهبی یهودیان، شامل یک آیه با این مضمون می‌باشد ولی به صورت دیگری نقل شده است. این کتاب می‌گوید: اگر کسی زندگی یک فرد اسرائیلی را در مقابل چشم کتاب آسمانی از بین ببرد یا نابود کند، مانند این است که کل دنیا را نابود کرده است و اگر کسی زندگی یک فرد اسرائیلی را نجات دهد، در روشنایی کتاب مقدس مانند این است که کل بشریت را نجات داده است. تلمود معمولاً شامل این گونه عقاید می‌شود که مثلاً اگر یک غیراسرائیلی در حال غرق شدن باشد و تو تلاش کردی و

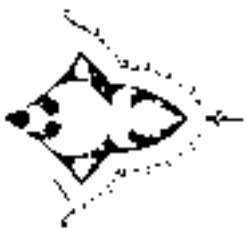


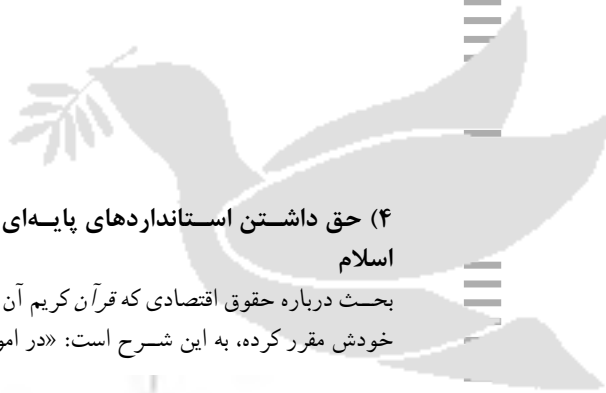
او را نجات دادی گناهکار هستی. آیا می‌توان به غیر از نژاد پرستی، چیز دیگری برداشت کرد. ما نجات زندگی هر انسان را به عنوان وظیفه رعایت می‌کنیم، دلیل آن هم بهره‌مند شدن از کتاب مقدسمان است. به عبارت دیگر اگر اسرائیلیها ملزم شوند که زندگی یک بشر را نجات دهند، آن فرد یک اسرائیلی خواهد بود. تا جایی که به مردم دیگر مربوط می‌شود، بر طبق این نظر، آنها به اندازه کافی انسانیت ندارند؛ چون فقط به فکر افراد خودشان هستند. در ادبیات آنها واژه قوییم وجود دارد که در انگلیسی به معنای شخصی است که یهودی نیست و در عربی به معنی بی‌سواد است و به این معنی است که آنها به هیچ‌وجه علاقه‌مند به حقوق بشر نیستند و آن را تنها برای کودکان اسرائیلی کنار گذاشته‌اند. قرآن کریم این اعتقاد یهودیان را به نقل از خودشان ذکر کرده است: «برای ما پیروان کتاب تورات به هر وسیله خوردن مال اهل غیر تورات گناهی ندارد» (۹).

۳) احترام به پاک‌دامنی زنان

سومین نکته مهمی که ما در رابطه با منشور حقوق بشر پیدا کردیم و آن توسط اسلام اعطا شده، عفت زنان است که تحت هر شرایطی مورد احترام و حمایت قرار گرفته است و فرقی نمی‌کند زن از ملت ما باشد یا متعلق به دشمن یا خواه زن را در جنگل وحشی یا شهر فتح شده بباییم، خواه هم دین ما باشد یا دین دیگری را اخذ کرده یا به طور کلی دینی نداشته باشد. مسلمانان در هیچ شرایطی نمی‌توانند به

او دست درازی یا هتک حرمت کنند. در اسلام تمام روابط نامشروع برای مرد ممنوع شده است، صرف‌نظر از اینکه زن دارای چه موقعیتی است، آیا او از این عمل راضی است یا نه. قرآن کریم هم بدین امر صحنه گذاشته است: «زنا نکنید که کار بسیار زشت و شیوه ناپسند است» (۱۰). مجازات سنگینی برای جرم زنا مقرر شده است و حکم آن مشروط به شرطی نمی‌باشد. از زمانی که هتک حرمت به زنان در اسلام ممنوع شده است، مسلمانی که مرتکب این جرم می‌شود، از مجازات آن نمی‌تواند فرار کند. کیفر آن خواه در این دنیا یا در آخرت به او می‌رسد. مفهوم حرمت پاک‌دامنی زن و حمایت از او، در هیچ جایی آن طوری که انتظار می‌رود، پیدا نمی‌شود مگر در اسلام. همواره نیروهای ارتش غربی به زنان هموطن خودشان نیاز دارند که امیال جنسی مردانشان حتی در کشور خودشان را ارضا کنند و اگر این امر در کشور فتح شده اتفاق افتاد، سرنوشت زنان آن طبقه را بهتر می‌شود تصور کرد تا اینکه شرح داد. اما تاریخ مسلمانان، جدا از برخی لغزشهای فردی و عاری از هرگونه جرم علیه زنان می‌باشد. هرگز ارتش مسلمانان بعد از غلبه به کشور دیگر، زنان آن کشور را مورد تجاوز قرار نداده‌اند و یا حتی در کشور خودشان اجازه ندادند که برای ارتش خود، زنهای فاحشه مهیا کنند. این موهبت بزرگی است که نژاد بشر آن را از اسلام دارد.





۴) حق داشتن استانداردهای پایه‌های زندگی در اسلام

بحث درباره حقوق اقتصادی که قرآن کریم آن را بر پیروان خودش مقرر کرده، به این شرح است: «در اموالشان حقی



برای فقیر سائل و محروم منظور می‌داشتند» (۱۱) الفاظ این دستور نشان می‌دهد که این یک فرمان قاطع و روشن است. به علاوه این دستور در مکه داده شده است، در جایی که جامعه مسلمانان وجود نداشته و مسلمانان مجبور بودند با کفار رابطه برقرار کنند. بنابراین معنای روشن و دقیق این آیه، این است که هرکس که درخواست کمک کند و هرکسی که محرومیتی داشته باشد، در ثروت و دارایی مسلمانان دیگر حقی دارد. صرف نظر از این حقیقت که او دارای چه ملیتی یا نژادی است. اگر تو در موقعیتی باشی که می‌توانی کمک کنی و فرد محتاج هم از تو درخواست کمک کند، یا فردی را می‌شناسی که نیازمند است، بنابراین وظیفه تو می‌باشد که به او کمک کنی. کمک کردن به او را خداوند به عنوان حقی بر تو بنا نهاده است که باید مانند یک مسلمان به آن افتخار کنی.

۵) حق فردی در داشتن آزادی

اسلام به روشنی و با قاطعیت، عادت باستانی اسیر کردن افراد آزاد و به بردگی درآوردن و فروش آنها را به عنوان برده، ممنوع کرده است. این نکته به روشنی در سخنان حضرت محمد(ص) دیده می‌شود: سه گروه وجود دارند که من در روز قیامت از آنها شاکی خواهم بود؛ کسی که انسان آزاد را به بردگی درمی‌آورد، سپس آن را می‌فروشد و از پول آن می‌خورد (۱۲) جملات این حدیث پیامبر، برای عام مردم است و مشروط و قابل اجرا برای یک ملت و نژاد و کشور خاص یا پیروان یک دین مخصوص نمی‌باشد. اروپاییان را غرور و نخوت بسیار برداشته در این ادعا که برده فروشی را از جهان برکنده‌اند. اگرچه که آنان این کار را در اواسط قرن گذشته انجام دادند، قبل از آن، ارتشهای اروپایی در مقیاس

بسیار بالایی، به آفریقا حمله می‌کردند و افراد آزاد را به اسارت و بندگی خود درمی‌آوردند و آنان را به مستعمرات جدید انتقال می‌دادند. رفتاری که اروپاییان با این انسانهای بیچاره می‌کردند، بدتر از رفتاری بود که با حیوانات انجام می‌دادند. کتابهایی که به وسیله خود اروپاییان نوشته شده است، گواه و شاهد این حقیقت است.

الف) تجارت برده در کشورهای اروپایی

بعد از اشغال آمریکا، به مدت سیصد و پنجاه سال تجارت برده ادامه داشت. سواحل آفریقا جایی بود که مردم سیاه‌پوست اسیر می‌شدند و بدین ترتیب آفریقاییها از درون آفریقا بیرون کشیده می‌شدند و سوار بر کشتی به جایی که به «ساحل برده» معروف شده بود، منتقل می‌شدند. تنها در طول یک قرن (۱۶۸۰-۱۷۶۸م) شمار افراد آزادی که به اسارت و بردگی برای مجموع مستعمرات بریتانیا گرفته شدند، بر طبق تخمین نویسندگان انگلیسی حدود بیست میلیون نفر بوده است. در طول سال ۱۷۹۰م بر طبق آنچه گفته شده است، ۷۵ هزار نفر به بردگی گرفته و برای کارگری به مستعمرات فرستاده شده‌اند. کشتیهایی که برای انتقال بردگان استفاده می‌شد، بسیار کوچک و کثیف بود. این افراد بیچاره به صورت فشرده مانند گله در کشتی نگهداری و بسیاری از آنها به قفسه‌ها زنجیر می‌شدند و به راحتی نمی‌توانستند حرکت کنند؛ چون فقط هیجده اینچ برای آنها جا وجود داشت. حتی برای این افراد، غذای مناسب آماده نمی‌شد و اگر آنها احساس می‌کردند که بردگان مریض یا مجروح هستند، هیچ تلاشی برای درمان آنها انجام نمی‌دادند. نویسندگان غربی در این مقام می‌نویسند که بیست درصد افرادی که برای بردگی و کار اجباری به اسارت گرفته می‌شدند، در مدت انتقالشان از آفریقا به آمریکا از بین می‌رفتند. کل افرادی که برای بردگی به وسیله کشورهای گوناگون اروپایی اسیر می‌شدند، در طول مدت تجارت برده یک میلیون نفر تخمین زده شده است. این اسناد افرادی است که شب و روز، مسلمانان را به خاطر برده‌داری متهم می‌کنند، این به مثابه این است که جنایت‌کار، انگشت اتهام را به سوی فرد بی‌گناهی دراز کند.

ب) موقعیت برده داری در اسلام

در ابتدا می‌خواهم شرح مختصری از موقعیت و ماهیت برده‌داری در اسلام بدهم. اسلام سعی کرد مشکلات بردگانی را که در عربستان بودند، به واسطه تشویق کردن مردم از راههای مختلف برای آزادی برده‌هایشان حل کند. به مسلمانان دستور داده شد که کفار به برخی از گناهان، آزاد کردن بنده (برده) می‌باشد. بر طبق آنچه اعلام شده، آزاد



کردن بنده به وسیله یک نفر با رضایت خودش، یک عمل شایسته است و همچنین گفته شده است که هر عضوی از بدن که در آزاد شدن برده کمک کند، از آتش جهنم محفوظ می‌ماند. نتیجه این سیاست که در دوره خلفای راشدین به ثمر نشست، این بود که تمام برده‌های مسن عربی آزاد شدند. حضرت محمد(ص) به تنهایی ۶۳ برده را آزاد کردند.



عایشه نیز ۶۷ برده را رهایی بخشید. همچنین عباس، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن، به ترتیب ۷۰، ۱۰۰۰ و ۳۰۰۰۰ برده را خریده و آزاد کردند. بقیه اصحاب هم شمار زیادی از بردگان را آزاد کردند. جزئیات این امر در کتب تاریخی و احادیث آن زمان یافت می‌شود.

بنابراین مشکل بردگان عربی در طول مدت کوتاه سسی یا چهل ساله حل شد. بعد از این مدت، برده فروشی از جامعه مسلمانان رخت برپست و تنها محدود به زندانیان جنگی شد که در جنگ اسیر می‌شدند. این زندانیان جنگی به وسیله دولت مسلمانان به شرطی بازگردانده می‌شدند که دولت آنان نیز با معاوضه زندانیان جنگی مسلمان که در جنگ با آنان اسیر شده بودند، موافقت کنند یا پول آزاد سازی (فدیه) آنها را پرداخت نمایند. اگر سربازانی که مسلمانان به اسارت گرفته بودند، با سربازان مسلمانان معاوضه نمی‌شدند و مردم پول آزادی آنها را نمی‌پرداختند، آنها را در میان سربازان مسلمانی که آنها را اسیر کرده بودند، تقسیم می‌کردند. این راه انسانی‌تر و شایسته‌تر از شیوه‌ای بود که آنان را مانند گله به اردوگاه کار اجباری می‌فرستادند و از آنها بیگاری می‌کشیدند و یا اگر اسرا از طبقه زنان می‌شدند، برای امور فاحشگی مورد استفاده قرار می‌دادند. در جایی که این‌طور با زندانیان جنگی، به صورت وحشیانه رفتار می‌شد، اسلام آنها (بردگان) را وارد جامعه می‌کرد. بدین ترتیب آنان توانستند با افراد بشر در ارتباط باشند. بالاتر از آن، به نگهداران دستور داده شد که رفتار خوبی با اسیران داشته باشند. در نتیجه این سیاست

انسانی، افرادی که در سرزمینهای دیگر اسیر و به عنوان برده به جامعه اسلامی آورده شدند، اسلام را قبول کردند و نوادگان آنان تبدیل به دانشمندان بزرگ، ائمه، فقها، مفسران، سیاستمدارها و فرمانروای ارتش شدند. به همین ترتیب، این اسیران تبدیل به حاکمان جهان اسلام شدند. راه حل این مشکل که در قرن حاضر پیشنهاد می‌شود، این است که بعد از پایان جنگ و دشمنی، اسیران جنگی بازداشتگاهها باید مبادله یا معاوضه شوند. در حقیقت مسلمانان این راه حل را از ابتدا به اجرا درمی‌آوردند و هر وقت (زمانی) که دشمن معاوضه اسیران جنگی دو طرف را قبول می‌کرد، این کار بدون کمترین دغدغه و نگرانی انجام می‌شد. در جنگهای مدرن ما معمولاً می‌بینیم که یک دولت کاملاً خلاف قانون عمل می‌کند و موضوع مبادله اسیران جنگی را ترتیب اثر نمی‌دهد و زندانیان خود را به راحتی به دست می‌آورد و اسیران ارتش شکست خورده را در شرایطی نگه می‌دارد که بدتر از شرایط بردگان است. چه کسی می‌تواند به ما بگوید چه سرنوشتی برای هزاران افرادی از ارتشهای آلمان و ژاپن که به وسیله ارتش روسیه در جنگ جهانی دوم به اسارت گرفته شده بودند، رقم خورد. تاکنون بعد از گذشت چندین سال، تعداد آنان اعلام نشده است. کسی نمی‌داند چند هزار از این افراد تا به حال زنده مانده یا چند هزار به خاطر سختی اردوگاههای کار اجباری روسیه از بین رفته‌اند. قابل ذکر است که کار اجباری گفته شده، بدتر از وظایفی بود که بر بردگان تحمیل می‌شد. حتی در زمان فراعنه مصر نیز چنین کار سخت و خشنی به بردگان در ساختن اهرام مصر تحمیل نمی‌شد که به اسیران جنگی در روسیه و در توسعه سیبری و سایر نواحی روسیه تحمیل شد. آنها در معدن زغال‌سنگ و سایر معادن، در زیر دمای صفر درجه، بدون غذا و پوشاک، با زور و رفتار خشن و بی‌رحمانه سرپرستشان به کار گرفته می‌شدند.

۶) حق دادخواهی (عدالت)

حق دادخواهی یک حق مهم و سودمند است که اسلام آن را به افراد بشر داده است. قرآن کریم مقرر کرده است: «اجازه ندهید دشمنی گروهی با شما، به تجاوز و بی‌عدالتی وادارتان کند» (۱۳) و در ادامه می‌فرماید: «به عدالت شهادت دهید و دشمنی با گروهی، شما را وادار به ترک عدالت نکند، عدالت پیشه کنید» (۱۴) قرآن در جای دیگر دوباره این نکته را با قاطعیت در سوره مبارکه نساء آیه ۱۳۵ گفته است: «ای مؤمنان! در عدالت کوشا باشید، برای خدا شهادت دهید، اگرچه به زیان شما باشد». آیه این نکته را روشن می‌کند که مسلمانان نه تنها با افراد عادی؛ بلکه با دشمنان خودشان



خدا پرهیزکارترین شما است، خداوند دانای آگاه است.» (۱۶) به عبارت دیگر برتری یک فرد بر دیگران فقط بر مبنای علاقه به خداوند، عفت و سنجایی اخلاقی بنا شده است، نه بر اساس رنگ، ملیت و زبان. همچنین این تقوا و پرهیزکاری دلیل نمی‌شود که این افراد به دیگران فخر بفروشند و خود را بالاتر بدانند. مغرور شدن و فخر فروشی، رفتار زشت و ناشایستی است که هیچ مؤمن و پرهیزکاری هرگز خیال انجام دادن آن را نمی‌کند. هیچ مؤمنی حق و امتیاز بیشتری نسبت به دیگران ندارد به دلیل آنکه در جهت مخالف تساوی بین افراد است که شرح آن داده شد. این در آیه‌ای که اشاره شد، به عنوان اصل عام آمده است. از دیدگاه اخلاقی، تقوا و احسان در تمام موارد بهتر از فساد و شرارت بین افراد می‌باشد.

این نکته را می‌توان از یکی از سخنان حضرت محمد(ص) برداشت کرد: عرب هیچ برتری یا امتیازی نسبت به غیرعرب ندارد و همچنین غیرعرب هم هیچ برتری بر عرب ندارد. در ضمن افراد سفیدپوست هیچ برتری یا امتیازی نسبت به افراد سیاه ندارند و همچنین سیاه‌پوستان نسبت به سفیدپوستان. همه آنان فرزندان حضرت آدم هستند و آدم از گل خلق شده است. (۱۷) در این روش، اسلام بین تمام افراد بشر تساوی برقرار کرده است و ریشه فرقه‌ها را بر اساس نژاد، زبان و ملیت نمی‌داند. بر طبق گفته اسلام، خداوند برابری را به عنوان حق به انسان داده است. از این رو هیچ انسانی نباید به خاطر رنگ، محل تولد یا نژاد و ملیت تفاوتی با دیگران داشته باشد. مالکم ایکس رهبر سیاه‌پوستان آمریکا، کسی که حملات تنسدی را بر ضد سفیدپوستان انجام داد

هم باید با عدالت برخورد کنند. به عبارت دیگر آن عدالتی که اسلام پیروانش را بدان دعوت می‌کند، به شهروندان آن کشور، مردان آن قبیله، آن نژاد و یا جامعه مسلمانان محدود نمی‌شود و مفهوم عدالت برای همه افراد بشر می‌باشد. از این رو مسلمانان نمی‌توانند به کسی ظلم کنند. رفتار همیشگی آنها باید طوری باشد که هیچ فردی هرگز از بی‌عدالتی آنان نترسد (یا هیچ فردی از دست آنان مورد ظلم و ستم قرار نگیرد) آنها باید با هر انسانی با عدالت و انصاف رفتار کنند.

۷) برابر بودن افراد

اسلام نه تنها تساوی بین افراد را بدون در نظر گرفتن تفاوت در رنگ، نژاد و ملیت شناسایی می‌کند؛ بلکه از آن یک اصل مؤثر و اصیل بنا می‌نماید و خداوند قادر آن را در کتاب مقدس، این‌طور مقرر کرده است: «همه افراد بشر از یک پدر و مادر هستند. این بدین معنا است که همه افراد بشر با همدیگر برادر و خواهرند و همه نسلها از یک پدر و مادر می‌باشند و ما شما را به دسته‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید.» (۱۵) منظور آیه این است که طبقه‌بندی آنان به ملیتها، نژادها و گروهها به منظور شناختن همدیگر است. پس مردم یک نژاد یا قبیله ممکن است با مردمی که به نژاد دیگری تعلق دارند، آشنا شوند و با همدیگر همکاری کنند. طبقه‌بندی نژاد بشر به این منظور نیست که یک ملت به دیگر ملتها تکبر ورزد که نژادش بالاتر است و نه بدین قصد می‌باشد که یک ملت رفتار توهین‌آمیز با دیگر ملل داشته باشد و حق آنان را غصب کند. [خداوند می‌فرماید:] «گرامی‌ترین شما نزد





و توانست حقوق مدنی را برای هموطنان سیاه‌پوستش به دست آورد، هنگامی که برای زیارت خانه خدا رفت و دید چگونه مسلمانان آمریکایی و آسیایی، با نژادها، رنگها و زبانهای مختلف، یک لباس را می‌پوشند و به سوی خانه خدا دور می‌زنند و در یک صف نماز می‌خوانند بدون آنکه هیچ تبعیضی بین آنها وجود داشته باشد، به این نتیجه رسید که این می‌تواند راه‌حلی برای حل مشکل رنگ و نژاد باشد و نه آن چیزهایی که تاکنون آمریکاییها در مطالعات خود بدان دست یافته بودند. امروزه تعدادی از متفکران غیرمسلمان که تعصبات خاصی ندارند، پذیرفته‌اند که هیچ دینی و یا راه زندگی دیگری غیر از اسلام، این مشکل را با درجه موفقیتی که اسلام آن را انجام داده، حل نکرده است.

۸) حق همکاری و عدم همکاری

اسلام یک اصل عمومی والا و قابل استعمال جهانی را شرح داده است و می‌گوید: «باید با یکدیگر در نیکوکاری و تقوا کمک کنید نه به گناه و ستمکاری» (۱۸). این بدین مفهوم است: شخصی که کار خوب و نیکو انجام می‌دهد، صرف نظر از اینکه در قطب شمال زندگی می‌کند یا جنوب، حق دارد متوقع به حمایت و همکاری فعال از طرف مسلمانان باشد. برعکس، اگر کار زشت و بدی مرتکب شود، حتی اگر با ما رابطه نزدیکی داشته یا همسایه ما باشد، حقی از حمایت و کمک ما ندارد و برای مسلمانان همکاری با او مجاز نیست. فرد فاسد ممکن است برادر ما باشد، اما او از ما نیست و او نمی‌تواند انتظار هیچ کمک و حمایتی را از ما داشته باشد مگر زمانی که شیوه خود را اصلاح نماید و توبه کند. از طرف دیگر مردی که کار نیک انجام می‌دهد، ممکن است هیچ خویشاوندی با مسلمانان نداشته باشد، اما مسلمانان دوست و یاور او خواهند بود و از مرد نیکوکار حمایت می‌کنند.

حقوق شهروندی در دولت اسلامی

ما درباره حقوق بشر به طور کلی بحث کردیم. اکنون مایلیم نظری به حقوق شهروندی در دولت مسلمانان داشته باشیم. از آنجا که این حقوق، بسیط‌تر و گسترده‌تر از حقوق بشری که در ابتدا شرح دادیم، می‌باشند، لازم دیدم که آنها را به طور جداگانه بحث کنم.

۱) امنیت زندگی و اموال

پیامبر(ص) در حج و داع فرمودند: زندگی و اموالتان برای همدیگر ممنوع است، تا آن زمانی که شما خداوند را در روز قیامت ملاقات کنید. (۱۹) خداوند متعال این موضوع را این چنین در قرآن کریم تقریر کرده است: «هر که مؤمنی

را عمداً به قتل برساند، سزایش برای همیشه زندگی در جهنم است و خدا بر او خشم گیرد و لعنتش کند، برای او عذابی بزرگ مهیا می‌کند» (۲۰). پیامبر همچنین درباره غیرمسلمانان بیان کرده است: هر کسی مرد غیرمسلمانی را تحت هر شرایطی بکشد، او هیچ وقت بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد. (۲۱) اما تنها در یک مورد اجازه داده است که آن هم طریق قانونی می‌باشد و قرآن آن را با عنوان حق نام می‌برد. بنابراین یک شخص زمانی کشته می‌شود که قانون اجازه آن را بدهد و تنها دادگاه می‌تواند تصمیم‌گیری کند؛ آیا اعدامی که انجام می‌شود با عدل و انصاف بوده یا بدون توجیه. در زمان جنگ یا فتنه، یک دولت عادل و پرهیزکار که شریعت و قوانین اسلامی را رعایت می‌کند، به تنهایی می‌تواند تصمیم‌گیری کند (که جنگ عادلانه است یا نه) و آیا فرد، سرکش و یاغی می‌باشد یا نه، که حکم به مرگ به عنوان مجازات او داده شود. این تصمیمات با ارزش، نمی‌تواند از دست دادگاهی صادر شود که بی‌اعتنا به خداوند باشد و یا زیر فشار و تأیید حکومت است. قوه قضائیه مانند بالا از عدالت سقط شده است و هیچ‌یک از جنایتهای دولت نمی‌تواند بر مبنای قرآن و حدیث، تصدیق و تأیید شود، زمانی که دولت به دلیل آنکه با سیاستها و یا اعمال آن، مخالفت می‌شود و یا دولت را مورد انتقاد قرار می‌دهند، شهروندان خودش را آشکار و پنهان، بدون هیچ تأمل و درنگی قتل عام می‌کند. این‌گونه دولتها معمولاً آدم‌کش اجاره‌ای را مورد حمایت خود قرار می‌دهند، آن کسی که جرم زشت قتل عام انسانهای بی‌گناه را مرتکب شود. در حقیقت، نتیجه این می‌شود که پلیس عملی بر ضد این چنین جرایمی انجام نمی‌دهد و هیچ مدرک و شواهدی برای این جرایم، نمی‌توان در دادگاه قانون فراهم کرد. وجود چنین دولتی جرم محسوب می‌شود.



در کنار امنیت زندگی، اسلام با قاطعیت و به روشنی حق امنیت اموال را اعطا کرده است. در طرف دیگر، قرآن تصرف و به مالکیت در آوردن اموال مردم را به طور کامل ممنوع کرده است مگر آنکه آن را از طریق قانون به دست آورده باشد که در ابتدای این قسمت (در حجة الوداع ذکر شده است). قانون خداوند به صورت طبقه‌بندی اعلام می‌کند: «اموال یکدیگر را در میان خود به باطل مخورید و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه نیندازید.» (۲۲)

۲) حمایت از شرف انسانی

دومین حق مهمی که درباره حقوق شهروندی وجود دارد، حمایت از شرف یا احترام به انسانیت می‌باشد. سخنرانی‌ای که در موقعیت حجة الوداع انجام شد و من در اوایل این مقاله، به آن اشاره کردم، دوباره بیان می‌کنم. پیامبر نه تنها زندگی و دارایی مسلمانان را برای همدیگر ممنوع کرده؛ بلکه هرگونه تجاوز به شرف و انسانیت را برای همدیگر منع نموده است. قرآن کریم به روشنی تقریر کرده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کند، به همدیگر طعنه زنید و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید، پرده‌داری نکنید و یکی از دیگری را غیبت ننمایید.» (۲۳)

قانونی که در اسلام برای حمایت از شرف و انسانیت وجود دارد، به مراتب بالاتر و بهتر از قانون توهین‌آمیز غربی است. بر طبق قانون اسلام، اگر ثابت شود فردی به انسانیت و شرف فرد دیگر حمله کرده است، صرف‌نظر از این حقیقت که شخصی که مورد توهین قرار گرفته، بتواند ثابت کند که

انسان شریف و محترمی است، مقصر (هتک حرمت کننده) تحت هر شرایطی به مجازات خود خواهد رسید. اما حقیقت جالب در مورد قانون توهین‌آمیز غربی این است که فردی که به درخواستش برای هتک حرمت رسیدگی می‌کند، در ابتدا باید ثابت کند که انسان با شرف و مورد احترامی می‌باشد و در طول بازپرسی نیز مورد حملات زبانی (فحاشی)، افترا و تحقیر شورای مدافع قرار می‌گیرد که این توهینها معمولاً بیشتر از توهینی است که بر ضد آبروی او انجام شده است. بالاتر از آن، او معمولاً مجبور است که شهادتانی بیاورد. شگفتا چه نکته دقیقی از قانون، چه تبعیتی از روح قانون؟ چقدر می‌تواند این قانون در مقابل قانون الهی، غیرمنصفانه و ناعادلانه باشد. اسلام اعلام کرده که بدگویی جرم است، صرف‌نظر از اینکه فرد محترم و شریف است یا نه؟ آیا الفاظی که برای ناسزا به کار برده، واقعاً به شاکتی تهمت زده شده و آبروی او را لکه‌دار کرده است یا نه؟ در مقابل چشم عموم یا منظر عام، بر طبق همین قانون غربی، آبروی فرد زیر پا گذاشته می‌شود. این دلیل محکمی برای این امر می‌باشد.

۳) حرمت و امنیت زندگی خصوصی

اسلام حق حریم خصوصی را برای هر شهروند دولت خودش به رسمیت شناخته و تأکید کرده است که هیچ‌کسی نباید در زندگی خصوصی دیگران دخالت کند. خداوند در سوره مبارکه حجرات آیه ۱۲ می‌فرماید: «به خانه‌هایی که خانه شما نیست داخل نشوید تا آشنایی دهید و اجازه خواهید.» (۲۴) پیامبر اسلام (ص) به پیروانش تعلیم داده است که مرد همواره نباید به طور تصادفی و ناگهانی وارد خانه شود، حتی اینکه مالک آن خانه باشد. او باید به طریقی یا شیوه‌ای به ساکنان آن خانه نشان دهد که دارد وارد آن خانه می‌شود؛ زیرا ممکن است مادر و خواهر و دختر را در شرایطی ببیند که آنها دوست ندارند، این طور دیده شوند و یا او دوست ندارد آنها را در این شرایط ببیند. همین‌طور دید انداختن به صورت پنهانی در منازل دیگران به طور صریح ممنوع شده است تا جایی که در سخنی از پیامبر وجود دارد که اگر مردی شخصی را دید که به صورت پنهانی به خانه‌اش نگاه می‌کند و چشمان او را کور کرد، نباید او را به خاطر این عمل، مورد بازخواست قرار داد. پیامبر (ص) همواره مردم را از خواندن نامه‌های دیگر افراد منع کرده است و اگر مردی در حال خواندن نامه‌اش باشد و فرد دیگری به طور اجمالی و کوتاه، نگاه به نامه او بیندازد، باید مورد سرزنش قرار بگیرد. این همان عزت و شرف انسانی است که اسلام به مردم داده است. به



عبارت دیگر در شهرهای متمدن دنیا، نه تنها نامه‌ها همواره خوانده و سانسور شده است؛ بلکه رونوشتی از آنها برای استفاده‌های آینده نگهداری می‌شود. حتی در بعضی موارد، از دستگاه‌های شنود برای ضبط مکالمات استفاده می‌شود. به عبارت دیگر این کار، این معنا را می‌رساند که چیزی با عنوان حریم خصوصی وجود ندارد و با تمام وجود می‌توان اعلام کرد که زندگی خصوصی وجود خارجی ندارد.

جاسوسی کردن در زندگی خصوصی افراد به وسیله دولت را نمی‌توان بر مبنای اخلاقی این‌طور توجیه کرد که دانستن اسرار افراد خطرناک ضروری است. همه اینها، ترس و بدگمانی نسبت به افراد باهوشی که مخالف سیاستهای دولت هستند، می‌باشند. در واقع این همان چیزی است که اسلام آن را ریشه اصلی شرارت و گمراهی می‌نامد. دستور پیامبر در این مورد این است که هنگامی که حاکم شروع به تحقیق در مورد علل نارضایتی در بین مردم کند. آنها را به فساد کشیده است. (۲۵) معاویه گفته که این را خودش از پیامبر شنیده است: اگر تو تلاش کنی رازهای مردم را پیدا کنی، پس تو صریحاً آنان را به فساد کشانده‌ای و یا در کمترین حالت، شما آنان را به ورطه نابودی خواهی کشاند. (۲۶) معنی عبارت «به فساد کشیدن» در حدیث پیامبر این است که وقتی جاسوسها در سراسر کشورها پخش شده باشند، تسا رازهای مردم را کشف کنند، پس مردم شروع به نگاه توأم با سوءظن به دیگر افراد می‌کنند و تا اندازه‌ای هراسان می‌شوند که از صحبت کردن آزادانه در خانه‌های خودشان پرهیز می‌کنند که مبادا کلماتی که از دهان زن و فرزندانشان ادا می‌شود (تراوش) آنان را در وضعیت بدی قرار بدهد. این روش کار، صحبت آزادانه را برای عموم مردم سخت می‌کند و همواره در خانه و جامعه از بی‌اعتمادی و سوءظن، رنج خواهند برد.

۴) امنیت آزادی فردی

اسلام همچنین اصولی را مقرر کرده است که هیچ شهروندی را نمی‌توان بازداشت کرد، مگر آنکه گناهکار بودن او در دادگاه عادلانه، ثابت شده باشد. بازداشت مرد براساس سوءظن و انداختن او در زندان بدون صورت جلسه دادگاه و اجازه ندادن به زندانی برای آماده کردن دفاعیه خود، در اسلام قابل تصدیق نمی‌باشد. این مربوط به حدیثی می‌شود که حضرت محمد(ص) در حال یک ایراد خطابه در مسجد بود که یک مرد گفت: ای پیامبر خدا! برای چه جرمی همسایه من بازداشت شده است، حضرت محمد(ص) به او جواب نداد و به سخنرانیش ادامه داد، مرد دوباره برخاست و سؤالش را تکرار کرد و پیامبر دوباره به او

جواب نداد و سخنانش را ادامه داد، مرد برای سومین بار از جایش برخاست و سؤالش را تکرار کرد، سپس حضرت محمد(ص) دستور داد که آن مرد را آزاد کنند. دلیل سکوت حضرت محمد(ص) در هنگامی که سؤال دوبار تکرار شد، این بود که پلیسی که همسایه مرد را دستگیر کرده بود، در مسجد حاضر بود. اگر دلیل مناسبی برای بازداشت همسایه‌های آن فرد وجود داشت، او (پلیس) برمی‌خواست و شرایط او را توضیح می‌داد. چون پلیس هیچ دلیلی برای این بازداشتها ارائه نداد، حضرت محمد(ص) دستور داد تمام بازداشت‌شدگان باید آزاد شوند. پلیس از قوانین اسلام آگاه بود، بنابراین او بدین شکل نگفت که حکومت از جرم فرد بازداشت شده آگاه است، اما آنها نمی‌توانند آن را در جامعه بازگو کنند یا فاش سازند، اگر حضرت محمد(ص) درباره علت آن در جای خصوصی بی‌رسد، من او را مطلع می‌سازم. واقعیت از این قرار بود که اگر نیروهای پلیس، دلیلی برای دستگیری افراد بازداشت شده داشتند، باید در آن دادگاه عمومی ارائه می‌کردند، به همین دلیل پیامبر آزادی سریع آنها را درخواست کرد. دستور قرآن در مورد این نکته، بسیار روشن است: «چون میان مردم حکم کردید، به عدالت حکم کنید». (۲۷) حضرت محمد(ص) معمولاً توسط خدا مورد پرسش قرار می‌گرفت: به من دستور داده شده به اجرای عدالت بین مردم. به این دلیل بود که خلیفه دوم گفت: در اسلام کسی نمی‌تواند زندانی شود جز با پیگرد قانونی. جملاتی که اشاره کردیم، به خوبی به ما نشان می‌دهد که معنای عدالت و دادگستری در پروسه قانونی می‌باشد و چیزی که اسلام آن را منع و محکوم کرده، این است که فردی بازداشت و به زندان افکنده شود، بدون آنکه جرم او در یک دادگاه آزاد ثابت شود و فرصت مناسب برای فراهم کردن دفاع از این اتهامات را به او ندهند. بنابراین دادگاه تصمیم می‌گیرد که اتهاماتی که علیه یک شخص وجود دارد، درست است یا نه و اگر دلیل خوبی وجود دارد، باید مطلع شود چه مدت در بازداشت خواهد بود. این تصمیم‌گیری باید در یک دادگاه آزاد با در نظر گرفتن همه شرایط و عوامل گرفته شود، پس جامعه باید تمام اتهاماتی را که به وسیله دولت زده می‌شود، بشنود و ببیند که دفاع به واسطه متهم انجام می‌شود و پروسه قضایی شامل آن فرد می‌شود و او قربانی نمی‌شود.

روش درست برخورد با چنین پرونده‌هایی در اسلام، به خوبی در تصمیمات مهم حضرت محمد(ص) که قبل از فتح مکه گرفته شده، دیده می‌شود. حضرت محمد(ص) خود را برای حمله به مکه آماده می‌کرد که یکی از اصحاب او به نام



«حاطب» به واسطه زنی به سران قدرت در مکه نامه نوشت و آنان را از احتمال حمله مطلع کرد. حضرت محمد(ص) به وسیله وحی از قضیه مطلع شد و به حضرت علی(ع) و زبیر دستور داد: با سرعت به طرف جاده مکه بروید و در بین راه، شما زنی را پیدا خواهید کرد که نامه‌ای را حمل می‌کند، نامه را از او بگیرید و آن را پیش من بیاورید. پس آنها رفتند و دقیقاً او را در مکانی پیدا کردند که حضرت محمد(ص) گفته بود. آنها نامه را گرفته و به حضرت محمد(ص) تحویل دادند. در این نامه به راستی خیانتی آشکار بود، مطلع کردن دشمن از اسرار ارتش و همچنین در زمان جنگ که برای خیانت‌کار گناه بزرگی است. در حقیقت کسی نمی‌تواند فکر کند بالاترین (سخت‌ترین) جرم در طول جنگ، دادن اطلاعات نظامی به دشمن می‌باشد. چگونه (ممکن است)، این پرونده می‌توانست درخور یک دادگاه سری باشد، اما حضرت محمد(ص) حاطب را به یک دادگاه آزاد در مسجد رسول‌الله(ص) با حضور صدها نفر از مردم فراخواند و از او خواست رابطه‌اش را با نامه‌ای که برای سران قریش فرستاده و در بین راه قطع شد، توضیح دهد. متهم گفت: رسول خدا(ص) من مرتکب عمل خلافی بر ضد اسلام نشدم و قصد فاش کردن اسرار نظامی را هم نداشتم، حقیقت قضیه این است که زن و فرزندان من در مکه زندگی می‌کنند و من قبیله‌ای در آنجا ندارم که از خانواده‌ام حمایت کند، من آن نامه را نوشتم که شاید رهبران قریش به من مدیون شوند و ممکن بود از زن و خانواده من حمایت کنند. خلیفه دوم از جایش برخاست و با احترام کامل پیشنهاد کرد: ای رسول خدا! به من اجازه دهید این خیانتکار را با شمشیرم بکشم. پیامبر به او جواب داد: او یکی از مردانی است که در جنگ بدر شرکت کرده بود (دخالت داشته) توضیحات او که در دفاعیاتش بدان پرداخته است، به نظر درست می‌رسد. اجازه دهید به این تصمیم حضرت محمد(ص)، از این منظر خیانت و افشای اسرار نظامی بپردازیم. در این مورد، واضح بود که حضرت به دو دلیل او را تبرئه کرد؛ اول، به خاطر اینکه سابقه او بسیار پاک بود و نشان می‌داد که او ممکن نبود به اسلام خیانت کند و زمانی که جنگ بدر برانگیخته

شد و حملات زیادی بر ضد مسلمانان وجود داشت، او جان خود را به خاطر آنان به خطر انداخت. دوم، در واقع خانواده او در مکه، واقعاً در خطر بودند. بنابراین اگر او ضعیفی از خود در قبال فرزندانش نشان داد و آن نامه را نوشت، پس این مجازات برای او کاملاً شایسته بود (او کاملاً مستحق مجازات بود) که جرم پنهانش در عموم برملا و او خوار و تحقیر در برابر چشم مؤمنان شد. (۲۸) خداوند در قرآن کریم، جرم حاطب را یادآوری کرده، اما هیچ مجازاتی را برای او به جز ملامت و سرزنش، پیشنهاد نکرده است. رفتار و فعالیت خوارج در زمانی که حضرت علی(ع) خلیفه بود، برای دانشجویمان تاریخ اسلام به خوبی نمایان است. آنها آشکارا با خلیفه بدرفتاری می‌کردند و او را تهدید به قتل می‌نمودند. اما علی(ع) آنان را آزاد گذاشته بود و به کارگزارانش می‌گفت: تا زمانی که آنها جرمی بر ضد دولت انجام نداده‌اند و دشنامهایشان و تهدیدکنندهایشان به زور و چنین جرمهایی کافی نباشد، شما نمی‌توانید آنها را زندانی کنید. ابوحنیفه به پیروی از سخن حضرت علی(ع) فتوا داده است که تا زمانی که افراد، شورش مسلحانه نکرده‌اند، خلیفه مسلمانان با آنها برخوردی نخواهد داشت. در جای دیگر هنگامی که حضرت علی(ع) در حال ایراد خطبه‌ای در مسجد بودند، یکی از خوارج برخاست و شعار خودشان را سر داد، امام علی(ع) فرمود: ما حق تو را از آمدن به مساجد و عبادت خدا انکار نخواهیم کرد و سهم تو را از بیت‌المال، تا زمانی که تو از ما باشی، قطع نخواهیم کرد. (از تو در قبال کفار حمایت می‌کنیم) ما هرگز عملیات جنگی ضد شما انجام نمی‌دهیم تا زمانی که شما با ما به جنگ نپردازید. شما نمی‌توانید این ضدیت و دشمنی را تجسم کنید. امام علی(ع) همواره تندترین و توهین‌آمیزترین کارها را از خوارج می‌دید، اما آنها را آزاد گذاشته بود و اجازه مخالفت می‌داد که هیچ دولتی این چنین آزادیهایی را به مخالفان خود نداده است. امام علی(ع) آنان را به خاطر تهدید به قتل، بازداشت و زندانی نمی‌کردند.

پی‌نوشتها

- پی‌نوشت‌های این مقاله در پایان قسمت دوم درج خواهد شد.

